

تحلیلی بر اندیشه و ساختار امارت اسلامی طالبان

قربانعلی صابری^۱

چکیده

مقاله حاضر بر اندیشه و ساختار امارت اسلامی طالبان، با رویکرد انتقادی پرداخته است. جنبش طالبان از پدیده‌های نادر، در تاریخ افغانستان بوده و بزرگ‌ترین چالش را در امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و امنیتی در این کشور ایجاد کرده است. به لحاظ منطقه‌ای و بین‌المللی، طالبان ارائه‌دهنده تصویری خشن از اسلام بوده است. این اندیشه که از انحصارطلبی و فرقه‌گرایی توأم و عجین شده ۵ سال در افغانستان تجربه گردید تا این که بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، فروپاشید. از آنجاکه کشور پاکستان نقش اصلی را در حیات مجدد و حمایت طالبان در افغانستان دارند، بعد از دو دهه حضور نیروهای بین‌المللی به رهبری آمریکا، هنوز طالبان حذف و یا تضعیف نشده است. در شرایط فعلی، باوجود توافق آمریکا با طالبان، با طرح نظام اسلامی بر شورای «حل‌و‌عقد» که از هیچ مشروعیتی برخوردار نیست، امارت اسلامی در تبعید (قطر) به خشونت خود ادامه داده، تحولات سیاسی و اجتماعی این کشور را به بن‌بست مواجه ساخته است.

واژگان کلیدی

مشروعیت، دین، مذهب، فرهنگ، جامعه و امارت طالبان.

^۱. دانش پژوه دکتری تاریخ معاصر جهان اسلام، مجتمع آموزش عالی تاریخ، سیره و تمدن اسلامی (جامعه المصطفی العالمیه) saberi2122@gmail.com

مقدمه

در این روزها پس از توافق طالبان با آمریکا، پروژه صلح بین طالبان و دولت افغانستان مطرح است و طالبان، به طور ضمنی نظام اسلامی را بر اساس «شورای حل و عقد» در افغانستان با ماهیت امارت اسلامی مطرح نموده است. این بدان معناست که طالبان انتخابات و جمهوریت را به رسمیت نمی‌شناسد. به دلیل چرایی این موضع‌گیری؛ پژوهش حاضر، به ماهیت فکری و ساختار سیاسی امارت اسلامی طالبان می‌پردازد که از حیث زمانی و مکانی آن، بیش از دو دهه تداوم حیات طالبان را در افغانستان شامل می‌شود. به لحاظ منطقه‌ای دست‌های پنهان و آشکار کشور پاکستان به عنوان همسایه استراتژیک افغانستان در این تحقیق فاکتور عمده می‌باشد. بدین جهت موضع‌گیری‌های افراطی طالبان در قطر، نگارنده را ملزم نموده تا به چند واژه‌ای کلیدی جایگاه امارت را در حوزه‌های مشروعیت، دین، فرهنگ و جامعه مورد پرسش قرار دهد.

آیا اندیشه‌ای طالبان مبتنی بر شریعت اسلامی و به شیوه‌ای خلفای راشدین است؟ و یا از باورهای قومی - قبیله‌ای سرچشمه می‌گیرد؟ فرضیه‌های قابل طرح این است، باوجود که طالبان امارت اسلامی‌شان را آن طوری که ادعا داشتند، طبق سیره خلفای راشدین بنا نهاده بود ولی عملاً تصفیه حساب‌های قومی و مذهبی را در پی داشته و تاکنون هیچ تغییری در آن مشاهده نمی‌شود.

ضرورت بررسی اندیشه و ساختار امارت اسلامی طالبان نشان خواهد داد که جنبش طالبان در افغانستان بزرگ‌ترین چالش امنیتی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در این کشور بوده است.

روش پژوهش در این تحقیق تحلیلی توصیفی و با رویکرد نقدی می‌باشد. در تحقیقات صورت گرفته از منابع موجودی که ارتباط با موضوع داشته مورد استفاده قرار گرفته است.

۱- مبانی مشروعیت در امارت اسلامی طالبان

در عصر حاضر، پس از آشنایی با روش‌های مدرن حکومت‌داری که رأی مردم مبنای مشروعیت نظام‌ها شناخته می‌شود و سازوکار تحقق بخشیدن به آن در بیشتر کشورها انتخابات پارلمانی و ریاستی است؛ اما از آنجاکه استبداد، نه در گذشته نگرانی عمده مفتیان درباری بود و نه اکنون گروه‌های بنیادگرا با آن مشکل دارند، دست به خشونت می‌زنند.

اگر شورای حل و عقدی هم وجود داشته باشد و مشورت‌هایی هم به امیرالمؤمنین خود بدهند او الزامی ندارد که به آن مشورت‌ها عمل کند، یا نادیده بگیرد، بدون این که کار او نادرست دانسته شود تسلط اش را بر اساس زور و غلبه تحقق می‌بخشد و به آن مشروعیت قائل‌اند. بدین جهت این تحقیق مبنای مشروعیت امارت اسلامی طالبان را در بوته‌ای نقد و بررسی قرار داده است.

الف) نظریه «استیلاء» یا «من غلب»

در بعد مشروعیت «امارت اسلامی» بر اساس برنامه و روشی که تنظیم شده بود در سال ۲۰۰۰، بن لادن با ارسال یک پیام به کنفرانسی که با شرکت هزاران تن از علمای دیوبندی در شهر پیشاور برگزار شد، از آن‌ها خواست که با ملا محمد عمر بیعت کنند (رحیمی، ۱۶۰). سؤال اساسی این است که ملا محمد عمر، رهبر طالبان به قول پیتر مارسدن «سوادش از حد قرآن خواندن بیشتر نبود بعد از تصرف کابل در ۱۹۹۶ میلادی، به «امیرالمؤمنین» ملقب شد» (رشید، ۶۸). این عنوان (امیرالمؤمنین) از چه مبانی مشروعیت برخوردار بوده است؟

ممکن است پاسخ این باشد که مشروعیت حکومت طالبان را بر اساس نظریه استیلاء (زور و غلبه) که یکی از نظریه مطرح، در مشروعیت خلافت است، قابل توجیه دانست. چون اگر مشروعیت استیلاء یا «الحق علی من غلب» در مورد طالبان ثابت گردد، آن وقت مقبولیت قهری خواهد بود و نیاز به رضایت مردم ندارد. این نظریه نیز طرفدارانی در میان اهل سنت دارد.

«از امام شافعی نقل شده است که هر قریشی که بتواند با نیروی شمشیر به خلافت دست یابد و مردم را به گرد او جمع شوند خلیفه است» (قادری، ۲۶). بر همین اساس ابن تیمیه در کتاب منهج السننه النبویه می نویسد: «آشکار است که امور مردم سازمان نخواهد گرفت مگر به مدد حکام و حتی اگر فردی از سلاطین بیدادگر حاکم شود بهتر است تا آنکه هیچ حاکمی نباشد چنانکه گفته‌اند ۶۰ سال با حاکم ظالم به سر بردن بهتر است تا یک‌شب بدون حاکم و از علی (رضی الله) نقل است که مردمان را از داشتن امارت چاره نیست اعم از این که صالح باشد یا فاجر» (زنجانی، ۶۷).

ابن تیمیه در کلامش اشاره دارد که امنیت، اقامه حدود، جهاد با دشمنان دین و جمع‌آوری زکات از امتیازات چنین حاکمی است که در صورت عدم آن، قابل تحقق نیست.

بنابراین نظریه استیلاء به ضرورت جامعه و حفظ آن توجه دارد نه بر صفت و شایستگی‌های شخص حاکم. بر فرضی که نظریه استیلاء را در مشروعیت طالبان بپذیریم دو تا اشکال عمده در

مشروعیت طالبان وارد است. یکی این که نظریه استیلا قریشی بودن را شرط می‌داند که طالبان فاقد آن می‌باشد و دیگر این که استیلا باید توسط نیروها بومی صورت گیرد درحالی که طالبان کشور را با نیروهای خارجی تسخیر نمودند که این بیشتر به مفهوم «مهاجم» یا «اشغالگر» قابل تطبیق است.

آنچه خیلی روشن است طالبان از ترکیب نظامی و شبه‌نظامی چندملیتی برخوردار بودند، نه از توده‌های مردمی. همان طوری که برخی معتقدند جنبش طالبان را نمی‌توان از مجموعه‌ای پشتون‌نیم منسجم دارای اهداف نظامی مشخص توصیف کرد. برهان‌الدین ربانی، رئیس‌جمهور وقت افغانستان، در این زمینه می‌گوید: جنبش طالبان از عناصر ذیل تشکیل شده است:

۱. مجموعه‌ای از سربازان و افسران پاکستانی و شبه‌نظامیان ارتش صحابه در پاکستان،
۲. طلاب افغانی علوم دینی (از قوم پشتون با مسلک سلفی در پاکستان)،
۳. گروهی از اعضای حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار و جنبش نهضت اسلامی،
۴. گروهی از سرکرده‌های عرصه‌ای قاچاق مواد مخدر،
۵. شماری از عشایر پشتون (سرفراز، ۱۳۳). باوجود آن، گروه‌های افراطی از آسیای مرکزی نیز، بعد از حیات مجدد طالبان در این جنبش ادغام شده است.

رسانه‌های افغانستان و شورای امنیت ملی این کشور بارها گزارش داده‌اند که از هر چهار نفری که از نیروهای طالبان در افغانستان کشته می‌شوند، یک نفری شان خارجی هستند. در این اواخر در جنگ هلمند تنها ۴۰ نفر تبعه‌ای پاکستانی کشته شدند (صابری، ۳۲). این نشان می‌دهد که طالبان در افغانستان فاقد پیروان مردمی بوده و مشروعیت شان، بر اساس نظریه‌های مطرح اهل سنت که حتی در قاعده «من غلب»، قریشی بودن را نیز، شرط می‌داند قابل خدشه است.

ب) نظریه شورا «حل‌و‌عقد»

برخی از گروه‌های بنیادگرا، از جمله طالبان، سازوکار انتخابات به شیوه‌ای کنونی را مردود می‌دانند به جای آن، شیوه‌ای دیگری را به نام شورای «اهل‌حل‌و‌عقد» پیشنهاد می‌کنند. چنانچه در جریان صلح دوحه، آنان این شیوه را بهترین راه انتخاب کسی می‌دانند که در رأس قدرت قرار بگیرد که نام آن را خلیفه یا امیرالمؤمنین می‌گذارد. این بدان معناست که «طالبان انتخابات را یک امر اسلامی نمی‌دانند به دلیل اینکه اگر در معرض انتخابات و آرای جامعه قرار گیرند بازنده خواهد بود». (یاسا، <https://www.kabulpress.org/article240808.html>).

برای فهم این موضوع، دو واژه «حل» و «عقد» چگونه یکی از مبانی مشروعیت حکومت اسلامی قرار گرفته است؟ و کارکرد آن در طول تاریخ چه بوده است؟ نیاز به توضیح و بررسی دارد.

ریشه اصلی کلمه به شرایط زندگی عرب‌های بدوی برمی‌گردد که غالباً در حال کوچیدن از یک جای به جای دیگری بودند و چون به تکرار بار خود را برای کوچیدن بر «شتر» می‌بستند و برای اتراق کردن می‌گشودن، این کلمه از آنجا وارد زندگی عمومی شد و بر کسی که در این کار مهارت داشت تعبیر اهل حل و عقد صدق می‌کرد. این عبارت برای سده‌ها در زبان عربی معنای ساده داشت و اصطلاحی نبود که بار سیاسی یا فرهنگی خاصی داشته باشد، از همین رو نه در قرآن آمده و نه در احادیث نبوی و نه حتی در آثار فقها و مجتهدان دو سه قرن نخست تاریخ اسلام. (محقق، <https://www.bbc.com/persian/blog-viewpoints-49318650>).

از آنجایی که سخنی صریح درباره «حل و عقد» در کتاب و سنت نیامده است، مشروعیت آنان نه بر خواسته از نصوص شرعی، بلکه متکی به موافقت و رضایت کسانی است که این صلاحیت را به آنان تفویض نموده‌اند و آنان خود مردم‌اند؛ یعنی اهل «حل و عقد» مشروعیت خود را از مردم می‌گیرند و اگر رضایت آنان نباشد هیچ مشروعیتی ندارند (محقق، ۶۳). این تعریف نشان می‌دهد شورای «حل و عقدی» که طالبان بر آن تأکید می‌کنند نه منبع قرآنی دارد و نه به سنت پیامبر و یا حتی میراث مجتهدان بزرگ. بلکه باز نمود گزینه‌ای انفعالی از سوی برخی فقه‌های دوره‌های انحطاط تمدن اسلامی است که در اثر ناکامی در اصلاح دستگاه قدرت به آن متوسل شده بودند. در این میان برداشت طالبان از اهل «حل و عقد» بدوی‌تر از دیگر گروه‌های بنیادگراست، چراکه آنان به افراد که دارای تخصص‌اند بها نمی‌دهند و تنها بخشی از ملاهای کم‌دانش روستایی را شایسته این امر می‌دانند. آنان برای سرکوب آزادی بیان، محو نهادهای جامعه مدنی، شلاق زدن مردمان عادی، درهم شکستن غرور و عزت شهروندان و خلاف شرع خواندن هر فعالیت فردی یا جمعی که منافی قدرت مطلقه آنان باشد، به مشتی آدم دهان بسته نیاز دارند که از نشانی دین به استبداد آنان مشروعیت بدهند. در تجربه نخست گروه طالبان، ملاعمر امیر یک گروه شورشی مسلح بود که پس از سیطره قهری به کمک استخبارات پاکستان در چند ولایت افغانستان، شماری از این دست ملاها را به نام شورای «حل و عقد» در قندهار گردآورد تا او را امیرالمؤمنین بخوانند.

این شورا نه اعضای ثابت داشت، نه دفتر مشخص برای آن در نظر گرفته شده بود، نه

لایحه و مقررات قانونی برای آن وضع شده بود، نه مدت اعتبار آن معلوم بود، نه صلاحیت نظارت بر امیرالمؤمنین خود را داشت و نه هیچ تاریخچه‌ای از فعالیت آن به ثبت رسید؛ به گفته مولانا در مثنوی «این‌چنین شیرینی خدا هم نافرید». بنابراین، در تمام تاریخ هزار و چهارصد سال اسلام حتی یک‌بار اتفاق نیفتاده است که شورایی به نام اهل «حل‌و‌عقد» تشکیل شده و سندی درباره محدود کردن اختیارات خلیفه‌ای صادر کرده باشد چه رسد به اقدام به برکناری‌اش. در نتیجه شورای «حل‌و‌عقد» یک نظریه‌ای متروک است که در طول تاریخ، هیچ کارکردی نداشته و گروه مذاکره‌کننده دولت، نباید به آن تن دهند تا بار دیگر استبداد و ساختار غیر دموکراتیک، در این کشور حاکم گردد.

۲- جایگاه دین در امارت طالبان

پیتر مارسدن اظهار نموده که طالبان «اسلام را دین جامع می‌دانستند و این جامعیت بایستی حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و قضایی را نیز در برگیرد» (مارسدن، ۱۱۷). در بحث روشن خواهد شد که چه مقدار این فرضیه در اندیشه‌ی طالبان در امور دینی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی با اسلام که آنان ادعا دارند قابل تطبیق می‌باشد؟ حداقل تعریفی را که می‌شود از دین کرد، دین جامع یعنی اسلام طرز تفکر معین و خاصی است که این ایدئولوژی بر اساس نیازهای فطری انسان برنامه دارد. بایدها و نبایدها نیز بر اساس همین برنامه‌ای جامع که به آن دین می‌گویند طرح ریزی شده است. یا برخی دین را منطبق با تفسیری که در برخی از روایات و کتاب‌های کلامی در مورد ایمان آمده است: «دین را مجموعه به‌هم‌پیوسته‌ی از باورها و اندیشه‌های گرفته از وحی الهی و در رابطه با جهان، انسان، جامعه و جهان پس از مرگ تعریف نموده که هدف آن، هدایت انسان به‌سوی روش بهتر زیستن و کامل‌تر شدن است» (زنجانی، ۷۴). همه‌کسانی که به نحوی به تعریف دین پرداخته‌اند، به این حقیقت اذعان نموده‌اند که هدف دین، علیرغم پای بندی به ارزش‌ها، سامان بخشیدن به زندگی انسان است.

از طرفی نیز نگاه طالبان به تمام مسائل از دریچه و منظر دین و احکام شریعت اسلامی است و تنها تفسیر خودشان از اسلام را تفسیر درست و حقیقی می‌دانند (عبدالرحیم، ۱۱۰) و تأکیدشان بر سیره سلف صالح از صحابه و تابعین پیامبر اسلام (ص) است و همواره الگوی رفتاری خود را خلفای راشدین معرفی می‌نمایند (مژده ۵۶). ملاعمر در گفت‌وگو با دو خبرنگار پاکستانی می‌گوید: ما بر طبق سنت صحابه کرام بدون اتکا به مادیات و با توکل به خدای متعال،

از علایق فردی رها هستیم. همچنین بعد از تخریب مجسمه‌های بودا به دست طالبان به رادیو شریعت می‌گوید:

من به تعالیم اسلام عمل می‌کنم و از هیچ‌چیزی هراس ندارم، وظیفه من اجرای دستور اسلام است. شکستن مجسمه فرمان اسلام است و من این حکم را با عنایت به فتوای علمای افغانستان و دیوان عالی کشور صادر کردم و دیگران حق دخالت ندارند (دهقان، ۱۶). بنابراین طالبان در حقانیت دینی خود هیچ تردیدی ندارند، چنانکه محمدولی رئیس تشکیلات امر به معروف و نهی از منکر طالبان در هفته‌نامه «حرب المومن» افغانستان را «بهشت مذهبی» توصیف کرد (خبرگزاری رسا). تأکید بر ظواهر شریعت در اندیشه طالبان هویداست علاوه بر رادیوی افغانستان «صدای شریعت» تنها نشریه دولتی پایتخت نیز «شریعت» نام می‌گیرد (عصمت‌اللهی، ۱۹).

در بعد جهاد؛ طالبان شرکت در عملیات مسلحانه برای استقرار نظام مذهبی در افغانستان را یک وظیفه شرعی می‌دانستند و این کار را تا سطح جهاد در راه خدا بالا بردند (امامی، ۸۷). رهبران طالبان چنین القا کرده بودند که مبارزه طالبان به‌ویژه در شمال، جنگ با شیعیان کافر است (احمدی، ۲۶). همان‌طوری که محمد بن عبدالوهاب در این زمینه می‌گوید: کسی که در کفر شیعه شک کند، کافر است (شیرازی، ۱۶۵). اساساً یکی از مهم‌ترین آموزه‌های طالبان در مدارس مذهبی، همین عشق به جهاد است. این اندیشه به‌خصوص بعد از پیوند فکری و سیاسی با گروه القاعده، استحکام بیشتری یافت. بنابراین در اندیشه طالبان، اسلام با مذهب جدیدی عرضه شد. کلمه‌ی «جهاد» و جمله‌ای «امر به معروف و نهی از منکر» از معنای اصلی‌اش منحرف، به ترور و نماز جماعت اجباری در مساجد منحصر شد و کلمه «کفر» آن طوری که فخر رازی فرماید: «کفر، یعنی عدم تصدیق آنچه بر پیغمبر نازل شده و به شیوه قطعی به ما رسیده است» (المیدانی، ۵۶۸)؛ اما این مفهوم، در اندیشه طالبان، چنان معنای وسیعی به خود گرفت که فقط طالبان را می‌توان از آن استثنا کرد و مرزهای جغرافیایی کشور محدود به قومی شد که عنوان طالب را داشته باشد.

در این میان اگر اندیشه‌ای تعصب قومی و مذهبی که با اقوام دیگر در افغانستان تعامل ندارند، نخستین عامل در اندیشه طالبان به رهبری ملا عمر بدانیم، جمود فکری و کج‌اندیشی در فهم حقایق دینی نیز، عامل دوم است. شاید بتوان نخستین جرقه‌ها و جلوه‌های این تفکر (عامل دوم) را در عصر رسالت و امامت مشاهده نمود.

جمله معروف «حسبنا کتاب الله» و «لا حکم الا لله» این مفهوم را در ذهن تداعی می‌کند؛ به‌طوری‌که حتی در میان صحابی نیز نوعی کج‌فهمی در برخورد با متون دینی دیده می‌شود که

خوارج را شاهد آن هستیم و در قرن‌های بعد به تدریج در قالب مذاهب کلامی، فقهی و سیاسی خود را نمایان کرد؛ که جنبش طالبان به رهبری ملا عمر نیز یکی از آن‌ها می‌باشد. همان‌طوری که خوارج فریفته خدعه معاویه شدند، حنابله اعمال مشابه با وزارت امر به معروف طالبان در خیابان‌های بغداد انجام می‌دادند.

وهابیان بازیچه استعمار پیر انگلیس در عراق و عربستان صحنه‌های تلخی را به نام مبارزه با بت‌پرستی رقم زدند. طالبان نیز به خدمت پاکستان، عربستان و گروه‌های بنیادگرایی چون القاعده درآمدند که با الهام از این تجربه‌های تاریخی، برای مقابله با چالش‌های پیچیده سیاسی قرن بیستم روی کارآمدند و موجب خشونت و خون‌ریزی شدند.

چنان‌که گفتیم، تأکید طالبان بیشتر بر ظواهر شریعت اسلامی بود، این از آنجا نشئت می‌گیرد که طالبان علیرغم تعصبات قومی و مذهبی که دارند از بصیرت، فهم و اندیشه دینی کافی برخوردار نبودند، بدون مقتضیات زمان به بیان احکام اسلامی می‌پرداختند.

با توجه به این‌که عمل به احکام تأکید فراوان از ائمه‌ای دین شده است اما اجرای آن هیچ‌وقت از طرف بزرگان دین که منجر به افراط و تفریط گردد توصیه نشده است. به خلاف طالبان که افراط‌گرایی در سیستم حکومتشان هویداست، همین مسئله باعث شده است که طالبان فاقد پیروان مردمی گردند؛ و مهم‌ترین آن سطحی‌نگری در اندیشه و روشی غلطی که در اجرای آن داشتند بسیاری را از خود متنفر ساختند. از جمله برنامه‌های را که طالبان روی آن تأکید داشتند و سعی می‌کردند که ملت افغانستان را به اسلام راستین دعوت نمایند، از جمله نماز جماعت با روشی پلیسی بودند.

طالبان طوری با این جامعه رفتار می‌کردند که گویا بخشی از سرزمین کفار را فتح کرده است و مردم آن با اسلام آشنای نداشته‌اند. با وجود که مسجد تنها محل عبادت نیست بلکه محل تصمیم‌گیری سیاسی و ارزش‌های دینی نیز می‌باشد چنانچه در صدر اسلام چنین وضعیتی وجود داشته است.

اما از جهات دیگر که گروه‌های سلفی با عدم اعتنا به اماکن مذهبی بیشترین قربانی را از مساجد و امثال آن می‌گیرند جای بحث وجود دارد. سؤال اینجاست که نماز خواندن در مسجد با جماعت مستحب است یا واجب؟ مسلم است که حتی اهل سنت قائل به وجوب نیست و الا نمازهای که در خارج از مسجد و به صورت فرادا، خوانده می‌شود باطل خواهد بود و این‌که با چماق و تازیانه از کوچه و بازار مردم را جبراً داخل مسجد نماید تا نمازشان را با جماعت بخواند (برایشان فرق نمی‌کردند که وضو دارند یا ندارند) آیا این خودش اجتهاد در مقابل نص و

کج فهمی از دین نیست؟

و از طرف دیگر اگر مسجد برای طالبان مکان مقدس می باشد چرا با حمله انتحاری کسانی که در مسجد نماز می خوانند، عبادت می کردند خود را منفجر و خون بی گناهان را می ریزند؟

تردیدی وجود ندارد که امر به معروف و نهی از منکر یکی از مهم ترین فروعات اسلامی است که با توجه به تأکیدات فراوان قرآن و سنت، نقش تعیین کننده و حساسی در حفظ و ترویج شعائر و ارزش های اسلامی عهده دار است؛ اما کسانی که به امر خطیر امر به معروف و نهی از منکر می پردازند، نیز در فهم و از بصیرت دینی برخوردار باشند. حال آنکه بسیاری از مأموران امر به معروف طالبان نه تنها بصیرت دینی نداشتند بلکه با جامعه و مردم نیز بیگانه بودند.

رئیس اداره امر به معروف طالبان می گوید: «روزی جاده ای را نزدیک یک مسجد بستیم تا عابران را به نماز جماعت وادار سازیم. در این موقع یکی از افراد ما جلوی فردی را گرفت و گفت: چرا مسجد نمی روی؟ وی در جواب گفت: من «سیک» مذهب هستم. مأمور امر به معروف ما گفت: هرچه هستی به من مربوط نیست، مسلمان هستی باید به مسجد بروی» (مژده، ۵۱). با چنین فهمی چه گونه می شود دین را در امارت اسلامی تحلیل کرد؟

غیر از مسئله مسجد مأموران امر به معروف و نهی از منکر طالبان وظایفی دیگری نیز داشتند: از جمله، اجبار مردان به داشتن ریش بلند، برخورد خشن و تأسف بار با زنان، مجبور ساختن مردان به استفاده از مندیل، شکستن و از بین بردن تلویزیون در مغازه ها، نوارهای کاست و آلات موسیقی، تخریب میراث فرهنگی و تمدنی افغانستان، از جمله مجسمه های بودا در ولایت بامیان بود.

درواقع تحلیل جنبش طالبان به رهبری ملا عمر و اکنون جانشینان او، نیازمند بررسی سیر تاریخی تفکر این گروه می باشد. از این حیث که طالبان به رهبری ملا عمر خود وارث تفکری هستند که در طول تاریخ اسلام در قالب جنبش ها، نحله ها و مذاهب مختلفی ظهور کرده است.

بنابراین مهم ترین چیزی که در مرام طالبان هویداست، تعصب، خشونت و سطحی نگری در اجرای احکام و ارزش هاست که این مسئله باعث گردید طالبان نتوانند بیش از ۵ سال به عنوان «امارت اسلامی» در افغانستان دوام بیاورند؛ زیرا تکیه گاه طالبان به نیروهای وهابی مسلک و تندروهای که در رأسشان القاعده به رهبری بن لادن قرار داشت، جامعه افغانستان را از خود متنفر ساختند.

وابستگی مفرطی که طالبان به رهبری ملا عمر با بن لادن داشت، باعث گردید در حادثه -

۱۱ سپتامبر طالبان نیز در کنار بن‌لادن به‌عنوان گروه تروریستی شناخته شوند و عدم تحویل طالبان بن‌لادن را به آمریکا، امارت اسلامی طالبان مورد هجوم آمریکا و نیروهای «ناتو» قرار گرفتند که فروپاشید. بعد از حیات مجدد نیز، نزدیک به دو دهه است که برای رسیدن به قدرت، به خشونت قومی و مذهبی خود ادامه می‌دهند.

۳- جایگاه مذهب در امارت طالبان

تمام فرق اسلامی و غیر اسلامی که در قلمرو حکومت اسلامی زندگی می‌کنند، این حق را دارند که از حقوق فردی و اجتماعی‌شان به‌طور مساوی برخوردار باشند و نیز یکی از شرایط حاکم اسلامی این است که اقلیت‌های دینی و مذهبی در صورت عدم اخلال در نظام اسلامی، می‌تواند در پناه اسلام با آرامش زندگی کنند و حتی حاکم اسلامی وظیفه دارد که امنیت مالی و جانی‌شان را به عهده گیرند و در صورت لزوم از بیت‌المال به آن‌ها سهم داده شوند.

باوجودی که شیعیان در افغانستان جزئی از فرق اسلامی می‌باشند و تقریباً ۳۰٪ از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند در دوران جهاد علیه رژیم کمونیستی و بعداً شوروی نقش اساسی داشته‌اند، اما ملاعمر به‌عنوان خلیفه یا حاکم اسلامی حتی برخلاف مسلمات فقهی اهل سنت احکامی را صادر نمودند که منجر به نادیده گرفتن حقوق فردی و اجتماعی و تفتیش عقاید جمع دیگر، گردید.

«طالبان به رهبری ملاعمر با «رافضی» خواندن شیعیان، آن‌ها را از تمام حقوق شایسته یک شهروند محروم ساختند» (مشکینی، ۲۱). با چنین رویکردی خطر امنیتی جانی و مالی برخی از شهروندان مورد تهدید قرار گرفتند. در این میان شیعیان (یکی از چهار قوم عمده افغانستان) بزرگ‌ترین قربانی تفکر و سیاست ضد شیعه طالبان بودند. چنانچه در عمل ثابت کردند که حدود ۲۰۰۰ نفر از شیعیان مزار شریف را در روز ۸ اوت ۱۹۹۸ (۱۷ مرداد ۱۳۷۷) دستگیر و پس از شکنجه‌های زیاد، اموال و دارایی‌شان را تاراج و زمین‌هایشان را میان پشتون‌ها توزیع کردند.

عبدالمنان نیازی استاندار مزار شریف نیز اعلام کرد که هزاره‌ها سهره در پیش دارند: یا سنی شوند، یا به ایران بروند و یا کشته شوند (همان، ۱۴۳). این موضع‌گیری حتی برخی از مراجع را به واکنش واداشتند: آنچه می‌توان فهمید چرا طالبان و القاعده و سایر متعصبان وهابی، به‌آسانی خون دیگر مسلمانان را در نقاط مختلف جهان می‌ریزند و اموال آن‌ها را به یغما می‌برند؟ کشتار طالبان در افغانستان، القاعده و متعصبان وهابی در پاکستان و عراق همه از مسلمانان بود. چه کسی سبب شده که این گروه‌ها این‌همه بی‌رحم باشند؟ (شیرازی ۳۹). در

قتل عام شیعیان مزار شریف، این جنایت تکان‌دهنده بوده است: مردانشان قتل عام، اموالشان به‌عنوان غنیمت جنگی و زنانشان به‌عنوان برده مورد خرید و فروش قرار گرفتند.

جنایتی که در دوران خلافت امام علی (ع) با خود می‌پیچد؛ در آن قضیه‌ای به شهر الانبار می‌فرماید: «بلغنی ان الرجل منهم لیدخل المرأه المسلمه والاخری المعاهده»؛ (من شنیده‌ام این افرادی که حمله کردند به این شهر، وارد خانه‌ای زن مسلمان و زن غیرمسلمان - یعنی یهود و نصاری که پیمان دارند و در زیر سایه‌ای حکومت اسلامی زندگی می‌کنند - می‌شوند و بعد حضرت می‌فرماید «یاخذ حجلها» دستبند و حجل او را گرفتند که اگر مسلمان از این غم بمیرند، مورد ملامت نیست!) (نهج البلاغه، خطبه ۲۷ ص ۶۹).

این دیدگاه از ناحیه‌ای یکی از خلفا (به اعتقاد آنان)، روش برخورد حاکم اسلامی را نسبت به فرقه‌ای مسلمان دیگر زیر سؤال می‌برد زیرا؛ آن طوری رهبر طالبان اعلان نمودند خلافتش بر اساس خلفای راشدین پایه‌گذاری شده است. موارد زیادی را که یک حاکم اسلامی باید به آن پابند باشد نقص نموده و فتواهای مفرطی را بدون هیچ مبنای به‌جز دیدگاه وهابیت که به‌وفور یافت می‌شود علیه جمع کثیری از فرقه‌ای مسلمان شیعه صادر نموده است.

چنانچه اشغال مزار شریف در دهه ۹۰ میلادی، از ناحیه‌ای طالبان این حادثه را نیز در پی داشته و به وقوع پیوسته است. حتی زنان شیعه به‌عنوان برده که در صدر اسلام رایج بوده است طبق فتوای ملاعمر که شیعیان کافرند، همان‌طوری که فرهنگ به آن اشاره دارد، در زمان عبدالرحمان تجربه گردید، در زمان تسلط طالبان نیز، مورد خرید و فروش قرار گرفتند.

این بررسی نشان می‌دهد ملاعمر چنین حکمی را با مشورت علما صادر نکرده است. آن طوری که مارسدن در لابه‌لای بحثشان اشاره دارد، اصلاً کسی ملاعمر را در مدت امارت اسلامی در انتظار عمومی نمی‌دیدند و به آن دسترسی غیرممکن بود. فقط فتواهایش از طریق رادیو شریعت نه از تلویزیون (چون تصویر داشت حرام بود) یا به‌صورت اعلامیه توسط سخنگویش پخش می‌شد.

بنابراین، اگر اسلام را دین جامع بدانیم که در حقیقت چنین است، این تفسیر با هیچ‌یک از ساختارهای سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و دینی حکومت طالبان قابل تطبیق نیست. این که طالبان ادعای اسلامی دارند، مدعی را ثابت نمی‌کند، به دلیل این که تجربه طالبان در عمل خلاف آن را به اثبات رسانده‌اند، زیرا چنین اسلامی با این اندیشه خلاف فطرت، آزادی و ارزش‌های انسانی می‌باشد.

در نتیجه؛ اسلام طالبانیسم در حوزه‌های مختلف بر اساس ادعای مارسدن مبنی بر اینکه

طالبان اسلام را دین جامع می‌داند سازگاری ندارد. به‌خصوص شرایطی که امروز در کشور مشاهده می‌شود، جریان صلح دوحه به‌خوبی نشان می‌دهد که هنوز افراط‌گرایی در تفکر رهبران پسا ملا محمد عمر و وجود طالبان زنده‌اند و هیچ تغییری در آن مشاهده نمی‌شوند.

۴- جایگاه علم و فرهنگ در امارت طالبان

در حوزه علم و فرهنگ منطق و فهم در اسلام طالبان جایگاه ندارد، در جا ذبح و خفه می‌شود. مشکلی که قرن‌ها قبل از طالبان، خوارچ و در قرن حاضر وهابیت و گروه‌های ضاله تکفیری داعش، با تفسیر غلطی که از دین و فرهنگ دارند نیز دچار آن شدند. چنین مواردی به‌وضوح در حوزه‌های مختلف اعم از فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در امارت طالبان در افغانستان دیده شده و به اثبات رسیده است. ازجمله فقر فرهنگی در جنبش طالبان باعث گردیده است که تفکرات وارداتی، این جنبش را در معرض واکنش‌های شدید جامعه قرار بدهد.

عملکرد طالبان در حوزه مسائل فرهنگی افغانستان نیز تابعی از اندیشه و عملکرد دینی-شان می‌باشد. طالبان در بخش تعلیم و تربیت تنها به افزایش مدارس دینی نظر داشتند، برای نمونه در کابل یک مدرسه دخترانه را به دارالحفظ (مدرسه حفظ قرآن مجید) برای پسران تبدیل کردند (مژده ۱۱۲). در دانشگاه‌ها نیز گوشه‌ای از نگاه سطحی طالبان را به نمایش می‌گذارد:

به دانشجویان پزشکی اجازه استفاده از اسکلت یا اطلس طبی را نمی‌دادند و به‌جای افزایش سطح علمی دانشگاه‌ها به مسائلی دیگر توجه می‌کردند. در یکی از دستورالعمل‌های وزارت فرهنگ و آموزش طالبان خطاب به دانشجویان آمده بود: در آغاز سال تحصیلی آینده هر دانشجو به‌اندازه یک قبضه ریش بگذارد و در جریان تعلیم باید دستار و یا کلاه سفید یا لباس سفید بپوشد (عصمت‌اللهی ۲۰۰-۲۰۲). اداره امر به معروف طالبان در اوت ۱۹۹۹ طی اطلاعیه‌ی به دانشجویان هشدار داد که در صورت عدم‌تغییر نام‌های غیر اسلامی از کلاس اخراج خواهد شد (همان ۱۹۹).

۴۳

در حوزه زبان که دو قوم عمده (تاجیک‌ها و شیعیان) در افغانستان به زبان فارسی صحبت می‌کنند و زبان رسمی کشور به شمار می‌رود؛ طالبان در اوج تعصب قومی و زبانی، مخالفتش را به نمایش گذاشت و سعی نمودند تا ادب و زبان فارسی را محدود و با پشتوانه سیاسی - نظامی و تفوق طلبی قومی آن را نابود کند. طالبان برای نیل به این هدف، ده‌ها هزار جلد کتاب‌های چاپی و دست‌نویس‌های زبان فارسی را به آتش کشیدند و حتی نوشته‌ها و تبلیغاتی مغازه‌ها را در شهر کابل از زبان فارسی به پشتو و اردو تغییر دادند.

شدت عمل در این سیاست به حد بود که یونسکو در آذر ۱۳۷۷، نوامبر ۱۹۹۸ ضمن محکوم کردن اعمال سوء طالبان علیه زبان فارسی، تأکید کرد که طالبان به‌عمد تبعیض زبانی را دامن می‌زنند. (خراسانی، www.ariaye.com) حذف زبان فارسی زنگ خطری بود برای تاجیک‌ها و هزاره‌ها که بدانند در ساختار سیاسی کشور به‌عنوان امارت اسلامی نقشی نخواهند داشت.

۵- نقش زن در امارت طالبان

در بعد اجتماعی معیار در اسلام طالبان وضعیت موجود جامعه است. هیچ منطق سلیمی نمی‌پذیرد که اسلام بدون دلیل قشر خاصی از جامعه را از حقوق فردی و اجتماعی‌شان محروم سازند. به‌طور مثال طالبان در حوزه‌های اجتماعی و فرهنگی حق تحصیل را از دختران دانش‌آموز این مرزبوم سلب نمودند و فتوای ملاعمر که دختران و زنان حق تحصیل و کارهای اداری را ندارند، به اجرا گذاشته شد. این فتوا در مقابل نص و بیان صریح پیامبر اسلام (ص) که می‌فرماید: «طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة» قرار دارد.

مصادق بارزش در شرایط فعلی مناطقی را که طالبان اشغال می‌کنند اولین کاری که انجام می‌دهند آتش زدن مدارس این طبقه‌ای خاص از جامعه است. در اندیشه طالبان ریش بلند برای مردان و پوشش کامل برای زنان را از واجبات دین می‌دانند. اداره امر به معروف و نهی از منکر طالبان با نقل حدیثی در این باب می‌گوید: از آنجاکه پیامبر (ص) در سراسر عمر، ریش خود را تراشید، بدین‌وسیله به اطلاع کلیه کارمندان دولت می‌رساند که باید در طی یک ماه و نیم، ریش خود را طبق حدیث نبوی بلند کنند تا مسلمان حقیقی محسوب شوند (مارسدن، ۹۹). بدین ترتیب اندیشه طالبان جلوه‌ای از یک دیدگاه ظاهرگراست و این نگاه در مسائل دینی پررنگ‌تر است.

آنچه خیلی مشهود است نگاه منفی به زنان است. اصولاً در اندیشه طالبان، اعطای آزادی به زن به اوج فساد و فحشا در جامعه منجر خواهد شد (رشید، ۱۷۷). طالبان معتقدند زنان از آغاز آفرینش، گناهکار آفریده شده‌اند و تنها راه فرار یک مسلمان اصیل از گناه این است که زن یا زن‌های خانه‌ی او در پنهانی‌ترین گوشه خانه‌ی خود، چادر به سر کرده و پنهان زندگی کنند (عصمت‌اللهی، ۶).

بر اساس این اندیشه طالبان کمک جامعه اروپا برای ساختن پنج مدرسه دخترانه در کابل را رد نمودند تا نشان دهند که اساساً با تحصیل زن مخالف‌اند (مژده، ۱۱۰). در سال ۱۹۷۶ هفتاد

درصد معلمان و شاغلان در ادارات کابل را زنان تشکیل می‌دادند. بر اساس آمارهای سال ۱۹۹۶ سازمان ملل متحد، ۱۵۸ مدرسه تنها در کابل فعال بود و ۱۱۲۰۸ معلم زن و مرد در این مدارس تدریس می‌کردند و شمار معلمان زن ۷۷۹۳ نفر بود (دوپری، ۲۰۹). این مدارس بیش از صد هزار دانش‌آموز دختر داشتند.

به گفته‌ی آقای حسن‌یار، رئیس پیشین دانشگاه کابل، چهار هزار دانش‌آموز دختر در دانشگاه مشغول تحصیل بودند و اغلب به درجات بالاتر از پسرها دست می‌یافتند. همچنین بسیاری از زنان مشغول طبابت و پرستاری در بیمارستان‌ها بودند و بسیاری کارهای دیگر را در این اماکن انجام می‌دادند. علاوه بر این بسیاری از خانواده‌هایی که سرپرست خود را در جنگ از دست داده بودند سرپرستی آنان را به عهده داشتند و کار می‌کردند (سرفراز، ۱۲۴).

اما با قدرت گرفتن طالبان، زنان دیگر حق کار و تدریس نداشتند و باید در خانه می‌ماندند و اگر قصد ترک منزل را داشتند، باید همراه مردانشان می‌بودند (عصمت‌اللهی، ۱۳۱). ملا عمر در یک عکس‌العمل خشمگینانه نسبت به درخواست سازمان ملل متحد مبنی بر رعایت حقوق زنان، آن را مساوی با کفر و ترویج فحشا دانست و گفت: دستیابی زنان به تحصیل و آموزش در مراکز تحصیلی به معنای اعمال سیاست کفر و ترویج بی‌عفتی و فحشاست (همان، ۱۳۴).

بخش مقررات و تفتیش وزارت بهداشت طالبان نیز به تمامی دکترها و کارکنان مراکز درمانی ابلاغ کردند به زنان بیماری که از آوردن محارم خود خودداری می‌ورزند، هیچ‌گونه خدمات درمانی ارائه ندهند (همان، ۱۲۶). از آنجا که طالبان شدیداً در اجرای اندیشه‌های خود پافشاری می‌کردند تنها اختصاص به زن‌ها نداشتند. اجرای احکام با روش غیرمعارف در اندیشه‌ی طالبان برنامه دیگری بود که با جامعه دست‌وپنجه نرم می‌کردند.

طالبان در سراسر قلمرو خود برای تمام مساجد در محلات مختلف، دفتر حضور و غیاب برای برپایی نماز جماعت در پنج نوبت آماده کرده و تمام مردان را مکلف کرده بودند که در جماعات شرکت کنند و کسانی را که در نماز شرکت نمی‌کردند، به وسیله مأموران امر به معروف و نهی از منکر، به سختی مجازات می‌کردند (عصمت‌اللهی، ۶). با وجود که نماز جماعت حتی در فقه اهل سنت یک امر مستحبی است ولی در اندیشه‌ی طالبان تبدیل به امر واجب شده بود که این خودش یک نوع بدعت در دین است.

۶- نقش شریعت در امارت طالبان

مشکل مهم دیگر، در اسلام طالبانیسم وجود دارد در حوزه‌ای قضایی و اجرای احکام است. در امارت طالبان، افراد بدون اثبات جرم درملأعام اعدام، رجم و دست‌هایشان قطع می‌گردید. زنان بدون شوهر، به جرم این که بدون محرم بیرون آمده مورد ضرب، شتم و تازیانه قرار می‌گرفتند.

بایان این دلیل که برخی از زنان این جامعه شوهرانشان شهید یا ازدست‌داده بودند برای طالبان قانع‌کننده نبودند. با این تحلیل، می‌شود چنین نتیجه گرفت که طالبان با رهبری ملا عمر از مایه‌های فکری و تئوری قوی درزمینه‌ی اندیشه سیاسی اسلام، حکومت دینی و دیگر مسائل مربوط به حکومت دینی بی‌بهره بودند.

به لحاظ عملی و روش، از آنجاکه گروه‌های سلفی هیچ تأویلی را در مورد اجرای احکام نمی‌پذیرد طالبان نیز در بعد فردی و اجتماعی برای کنترل جامعه از ابزارهای بسیار خشن به‌عنوان قانون شریعت بدون در نظر گرفتن ادله اثبات جرم که اعتراف مجرم یا شهود و قسم می‌باشد نقش کم‌تری داشته و در حکومت طالبان به نام امارت اسلامی دسته‌ای زیادی قطع و سرهای زیادی به دار آویخته شدند. به‌عنوان مثال: گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی (از قوم پشتون) که سابقه‌ای جهادی با نیروهای اشغالگر شوروی سابق در افغانستان دارد اما در منازعات داخلی، گلبدین حکمتیار در کنار طالبان قرار گرفت. وقتی طالبان در اجرای احکام خشونت به خرج می‌دادند، گلبدین حکمتیار ضمن انتقاد شدید از رویه‌ای طالبان اظهار می‌دارد:

نمی‌گوییم حکم رجم و قطع دست دزدان وجود ندارد. می‌گوییم چرا این تعداد بزرگ؟ چرا در زمان پیامبر و خلفای راشدین نه کسی به این اندازه رجم شده و نه دست و پایش بریده؟ آیا شما در اسلامتان بیش از صحابه محکمید یا حماقت و جهل و تعصبان بر دیانت و التزام بر ضوابط اسلامی می‌چربد؟ و یا از چگونگی شریعت ناواقفید؟ شما نمی‌دانید که اسلام، نخست زمینه‌های گناه را از میان می‌برد و در پایان، حدود را نه به‌عنوان یک خواست که به‌عنوان ضرورت جاری می‌سازد؟ (حکمتیار ۱۳۰-۱۳۸ رک: خادمی ۷۲). واکنش حکمتیار رهبر حزب اسلامی در مورد عملکرد طالبان چیزی را ثابت می‌کند که وهابیت نیز چنین وضعیتی را داشتند.

به لحاظ ابزاری مهم‌ترین عنصری که طالبان در افغانستان با آن دست و پنجه نرم می‌کرد تا آن را در جامعه نهادینه نماید برنامه‌ی امر به معروف و نهی از منکر با روش غیرمتعارف بود. مارسدن نیز این موضوع را خیلی برجسته بیان می‌دارد: تشکیل اداره امر به معروف و نهی از منکر و تأکید فراوان بر اجرای احکام و مقررات، مستقیماً از آیین وهابی اقتباس شده است.

تمرکز فراوان بر زدودن فساد به عنوان توجیه جهاد و به عنوان هدف مشابهت دیگر است. با این حال، طالبان ظاهراً در حمله به فساد پرشورتر از وهابی‌ها است (مارسدن، ۱۱۳). به طور مثال مجسمه بودای بامیان که جزء از آثار باستانی کشور به شمار می‌رفت به عنوان آثار بت پرستی به دست طالبان تخریب گردید، وجه مشابهت را بیان می‌کند.

بنابراین مطالعه در اندیشه دینی طالبان آنچه بیش از هر چیز به وضوح قابل مشاهده و ردیابی است، سختگیری مذهبی و تفسیر سطحی و صوری از شریعت اسلام است. از این رو در اسلام طالبانیسم با رهبری ملا عمر خواندن نماز جماعت اجباری می‌شود، اما انتحار و ریختن خون انسان‌های بی‌گناه یا کشت مواد مخدر که زیربنای اقتصادی طالبان را تشکیل می‌دهد خط فکری این گروه را زیر سؤال برده و نیز عدم مقبولیت و مشروعیت ملت افغانستان را در پی داشته است. چنانکه برخی در این باره می‌نویسد: «طالبان با تفسیر منحصر به فردی که از اسلام ارائه نمودند با تنفر و انزجار شدید ملت افغانستان مواجه شدند و در عین حال واکنش جامعه جهانی را نیز در پی داشته‌اند» (دهقان، ۱۶).

درواقع اگر بصیرت و تدبیر در نگاه به دین حذف شود، نتیجه این می‌شود که چهره‌ی خشن وزشت از دین به تصویر درمی‌آید تا باعث گردد که خط فکری طالبان را از اسلام جامع متمایز سازد و چنین افتراقی نشانگر این است که اسلام طالبانیسم با ایدئولوژی و ساختار خاصی که در تئوری و عمل از دین به نمایش گذاشتند در حوزه‌های دینی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و قضای این کشور قابل تطبیق نیست.

۷- نقش مواد مخدر در اقتصاد طالبان

مشکل مهم منطقه و جهان در قلمرو طالبان مواد مخدر است. در امارت طالبان تمام اراضی قابل زرع به کشت تریاک اختصاص داده شدند. بر اساس آمار سازمان ملل، درآمد طالبان از قاچاق مواد مخدر در سال ۱۹۹۵ بالغ بر یک میلیارد و ۲۵۰ هزار دلار برآورد شده است (عصمت‌اللهی، ۳۳).

گزارش‌های سازمان ملل نشان می‌دهد که در سال ۱۹۹۶ در مناطق تحت کنترل طالبان بین ۵۵ تا ۵۸ هزار هکتار زمین به کشت خشخاش اختصاص داشته و ۲۶۰۰ تن مواد مخدر در افغانستان تولید شده است و تنها در قندهار ۱۲۰ تن تریاک از ۳۱۶۰ هکتار مزارع خشخاش به دست آمده است. همچنین در سال ۱۹۹۷ با کنترل کابل و مناطق شمال افغانستان توسط طالبان، تولید تریاک با افزایش ۲۵٪ به ۲۸۰۰ تن رسیده بوده است (رشید، ۱۸۸).

پینوآرلاکی رئیس برنامه کنترل مواد مخدر تأکید کرد هروئین افغانستان ۸۰٪ هروئین مصرفی اروپا و ۵۰٪ هروئین دنیا را تأمین می‌کند (همان، ۱۹۴). بررسی‌های انجام‌شده نشانگر این است که افغانستان در تولید مواد مخدر در صدر کشورهای جهان قرار دارد بدون اینکه عوامل آن را شناسایی و مورد مجازات قرار گیرد.

کشت تریاک و تولید مواد مخدر در قلمرو طالبان به اوج خود رسیده و محصول آن خرید تسلیحات و مهمات برای کشتار مردم افغانستان، ترور و قتل‌های انتحاری به کار گرفته می‌شود. این روند بیش از دو دهه است که منبع و زیربنای اقتصادی طالبان قرار دارد. «طالبان در حلیت مواد مخدر مدعی می‌شوند که قرآن استعمالش را حرام کرده است نه تجارتش را» (امامی، ۲۰۰). این ادعا نشان‌گر این است که طالبان معتقدند هدف وسیله را توجیه می‌کند زیرا جهاد یک هدف مقدس است می‌تواند ابزار را که تجارت مواد مخدر باشد مشروع و مباح نماید، درحالی‌که این بنفسه ایجاد بدعت و استفاده غیر مشروع از دین گفته می‌شود.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر، در موضوع «تحلیلی در اندیشه و ساختار امارت اسلامی طالبان» نتایج زیر را به دست آورده است. به لحاظ اندیشه، جنبش طالبان با گروه‌های سلفی که در منطقه ایجاد بحران نموده نزدیک‌تر است تا جنبش‌های اسلامی معاصر که از پایگاه اجتماعی بیشتری برخوردار است.

به لحاظ ساختاری، به‌عنوان امارت اسلامی در مدت ۵ سال حکومت در افغانستان بسیار سطحی و متحجرانه عمل نموده است. طالبان برخلاف ادعای که داشتند امارت اسلامی‌شان را بر اساس روش خلفای راشدین اداره خواهند کرد اما در عمل، کاملاً انحصارگرا و متحجر بوده است. به لحاظ فرهنگی کاملاً خشن و ضد فرهنگ بوده چنانچه بسیاری از آثار باستانی این کشور به‌عنوان آثار بت‌پرستی تخریب کرد که حتی واکنش جامعه جهانی و یونسکو را در پی داشته‌اند.

به لحاظ منطقه‌ای، کشورهای پاکستان و عربستان که در شکل‌گیری طالبان نقش اساسی داشته با استقرار «امارت اسلامی» تسویه‌های قومی و مذهبی را نیز در پی داشته‌اند. هرچند طالبان بعد از ۵ سال امارت و منهدم شدن برج‌های دوقلو در آمریکا، به دلیل حمایت و عدم تحول بن‌لادن فروپاشید اما با حیات مجدد و حمایت پاکستان به جنگ‌های فرسایشی و حمله‌های انتحاری مرتکب کشتار هدفمند از جمله نخبگان، خبرنگاران، نظامیان، دانشجویان و

غیرنظامیان زیادی شده‌اند.

این در حالی است که توافق طالبان با آمریکا صورت گرفته و طرح مذاکره نیز با دولت افغانستان بدون هیچ نتیجه‌ای با میزبانی کشور قطر ادامه داشته، اما همچنان طالبان با امارت در تبعید (کشور قطر) به خشونت خود ادامه داده و کشور را کاملاً در بحران ناامنی قرار داده است.

منابع و مأخذ:

- (۱) نهج البلاغه.
- (۲) آغاز و پایان کار طالبان، ترجمه میثم کبریایی، رسالت، ۱۳۸۰/۸/۲۶.
- (۳) احمد رشید، طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید؛ ترجمه اسدالهی شفاپی و صادق باقری، تهران دانش هستی ۱۳۷۹
- (۴) احمدی حمید، طالبان؛ ریشه‌ها، علل ظهور و عوامل رشد، اطلاعات سیاسی و اقتصادی ۱۳۷۷.
- (۵) امامی حسام‌الدین؛ افغانستان و ظهور طالبان؛ تهران، شاب، ۱۳۷۸.
- (۶) حکمتیار گلبدین؛ بحران مشکلات راه‌های حل؛ تهران: مطبوعات، ۱۳۷۹.
- (۷) خبرگزاری رسا، نخله‌های فکری طالبان از دیوبندیه تا وهابیت، ۱۵ مهر ۱۳۹۵.
- (۸) خراسانی برمک؛ اندیشه‌های طالبان درباره چشم‌انداز سیاسی افغانستان www.ariaye.com
- (۹) دوپری، نانسی هاج، «زنان افغان زیر سلطه طالبان» در افغانستان، طالبان و سیاست‌های جهانی. ترجمه عبدالغفار محقق، مشهد: انتشارات ترانه ۱۳۷۹.
- (۱۰) دهقان محمود، طالبان و تخریب چهره اسلام نزد جهانیان، اطلاعات ۱۳۷۹.
- (۱۱) زنجانی اصل محمد کریمی، امامیه و سیاست در نخستین سده‌های غیبت، تهران: نشر نی، ۱۳۸۰.
- (۱۲) سرافراز محمد، جنبش طالبان از ظهور تا افول، تهران صداوسیما جمهوری اسلامی ایران، سروش، ۱۳۹۰.
- (۱۳) سید عبدالقیوم سجادی، ماهیت دینی - سیاسی گروه طالبان، پگاه حوزه، ۲۱/ ۷ / ۱۳۸۰.
- (۱۴) شیرازی مکارم، وهابیت بر سر دو راهی، قم: مدرسه امام علی (ع) ۱۳۸۴.
- (۱۵) صابری قربانعلی، فصل‌نامه علمی - تخصصی مطالعات تاریخی امت اسلامی، ش ۵، بهار و تابستان ۱۳۹۹.
- (۱۶) عبدالرحیم علی؛ حلف الارهاب؛ قاهره، مرکز المحروسه للنشروالخدمات الصحیفه، ۲۰۰۵.

۱۷) عصمت الهی محمد هاشم؛ جریان پرشتاب طالبان؛ تهران، انتشارات، الهدی، ۱۳۷۸.

۱۸) قادری حاتم، اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۸.

۱۹) کریمی حاجی خادمی مازیار، طالبان، خاستگاه و مبانی فکری، تهران، کانون اندیشه، ۱۳۹۲.

۲۰) مارسدن پیتر، طالبان (جنگ، مذهب، و نظام جدید در افغانستان) ترجمه‌ی کاظم فیروزمند، چاپ دوم، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۸.

۲۱) محق محمد، «نوشتارهایی پیرامون دموکراسی افغانی: فرصت‌ها و چالش‌ها»، کابل: انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان، چ اول، ۱۳۹۳.

۲۲) محق محمد، نقد نظریه «شورای حل و عقد» طالبان، به‌جای انتخابات ۱۲ اوت ۲۰۱۹-۲۱ مرداد ۱۳۹۸. <https://www.bbc.com/persian/blog-viewpoints-49318650>

۲۳) مژده وحید؛ افغانستان و پنج سال سلطه طالبان؛ ج ۱، تهران: نی، ۱۳۸۲.

۲۴) مشکینی قدیر نصری «استیلای طالبان بر افغانستان» اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ش ۱۳۳-۱۳۷۷.

۲۵) الميدانی حسن حبنکه، عقاید اسلامی و ریشه‌های آن، ترجمه، علی صالحی، تهران: نشر احسان، ۱۳۸۹.

۲۶) یاسا حسین، افغانستان نوین و نیاز به رویکرد نو بر بنیاد جدید، ۲ سپتامبر ۲۰۲۰، <https://www.kabulpress.org/article240808.html>